

نامه هائی از دور

نامه نخست

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۲/۱۱/۲۳ (۲۰۰۴/۰۲/۱۲ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@tele2.se

صفحه	فهرست
۳	۱- نامه هائی از دور
۳	* نخستین مرحله نخستین انقلاب
۱۲	۲- زیرنویس ها
۱۲	۳- توضیح

نخستین مرحله نخستین انقلاب

نخستین انقلاب که زائیده جنگ جهانگیر امپریالیستی است، آغاز گردید. این نخستین انقلاب مسلماً آخرین انقلاب نخواهد بود.

نخستین مرحله این نخستین انقلاب، یعنی انقلاب اول مارس ۱۹۱۷ روسیه، چنانچه از روی مدارک قلیل موجوده در سوئیس بر می آید، به پایان رسیده است. این نخستین مرحله مسلماً آخرین مرحله انقلاب ما نخواهد بود.

چگونه چنین معجزه ای توانست بوقوع پیوندد که بساط سلطنتی که قرنها دوام آورده و در جریان سه سال یعنی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ که طی آن بزرگترین نبردهای طبقاتی تمام مردم بوقوع پیوست علی رغم تمام مشکلات پابرجا ماند، فقط در ظرف ۸ روز (یعنی در ظرف همان مدتی که آقای میلیوکف ضمن تلگراف خود بکلیه نمایندگان روسیه در خارجه با لاف و گزاف به آن اشاره نموده است) برچیده شود؟

در طبیعت و در تاریخ معجزه روی نمیدهد، ولی هر پیچ شدید تاریخ و از آنجمله هر انقلابی چنان پر مضمون میشود و با طرزی ناگهانی و مخصوص بخود شکلهایی از مبارزه را چنان با یکدیگر توأم میکند و بین نیروهای مبارز چنان مناسباتی بوجود می آورد که ناگزیر خیلی چیزها بفر یک شخص عامی معجزه می آید.

برای آنکه بساط سلطنت تزاری در ظرف چند روز برچیده شود - لازم بود یکسلسله شرایطی که دارای اهمیت تاریخی - جهانی است با یکدیگر توأم گردد. مهمترین آنها را ذکر مینمائیم.

بدون بزرگترین نبردهای طبقاتی پرولتاریای روس و انرژی انقلابی وی طی سه سال ۱۹۰۵-۱۹۰۷ - ممکن نبود انقلاب دوم با چنین سرعتی بوقوع پیوندد، بدیمعنی که مرحله ابتدائی آن در عرض چند روز بپایان رسد. نخستین انقلاب (۱۹۰۵) زمین را عمیقاً شخم زد و ریشه های خرافات کهن را بیرون کشید و شور زندگی سیاسی و مبارزه سیاسی را در میلیونها کارگر و دهها میلیون دهقان برانگیخت و طبیعت واقعی تمام طبقات (و تمام احزاب عمده) جامعه روس، مناسبات واقعی بین منافع آنان، تناسب قوای آنان، شیوه های عمل آنان و هدفهای نزدیک و دور آنان را بیکدیگر و بتمام جهانیان نشان داد. نخستین انقلاب و دوران ضد انقلاب (۱۹۰۷-۱۹۱۴) که از پی آن فرا رسید، تمام ماهیت سلطنت تزاری را آشکار ساخت و آنرا به سر حد نهائی خود رساند و تمام فساد، پلیدی، وقاحت و هرزگی باند تزاری را که راسپوتین حیوان صفت بر رأس آنها قرار داشت و

تمام درنده خوئی خاندان رومانف ها - این تالانگرانی را که روسیه را در خون یهودیان، کارگران و انقلابیون غرقه ساختند، این ملاکان صاحب میلیونها دسیاتین زمین را، که «بین برابرها اول بودند» و برای حفظ «مالکیت مقدس» خود و طبقه خود بهر سببیت، جنایت، خانمان براندازی و اختناقی در مورد هر عده ای از افراد کشور حاضر بودند - فاش نمود.

بدون انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و بدون ضد انقلاب سالهای ۱۹۰۷-۱۹۱۴ یک چنین «تعیین سرنوشت خودی» که بنحو دقیقی بتوسط کلیه طبقات مردم روس و ملت‌های ساکن روسیه عملی شده یعنی یک چنین تعیین روشی از طرف این طبقات نسبت بیکدیگر و نسبت به سلطنت تزاری - که طی هشت روز انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ بظهور پیوست - غیر ممکن بود. این انقلاب هشت روزه، اگر چنین تشبیهی جایز باشد گوئی پس از ده تمرین اصلی و فرعی «بازی شد»؛ «بازیگران» یکدیگر را میشناختند و از نقش خود، جاهای خود، طول و عرض صحنه خود و از کوچکترین سایه روشن‌های خط مشی‌های سیاسی و شیوه‌های عمل مطلع بودند.

ولی برای اینکه نخستین انقلاب یعنی انقلاب کبیر ۱۹۰۵ که حضرات گوچکف‌ها و میلکف‌ها و کوچک ابدالهایشان آنرا بمثابة یک «شورش بزرگ» تقبیح نموده اند، پس از ۱۲ سال به انقلاب «درخشان» «پرافتخار» سال ۱۹۱۷ منجر گردد که گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها بعلت اینکه این انقلاب قدرت را عجالتاً بدست آنها داده است آنرا «پرافتخار» میخوانند، - یک «کارگردان» بزرگ و مقتدر و همه توان نیز لازم بود که از یک طرف بتواند جریان تاریخ جهانی را بمیزان فوق العاده ای تسریع نماید و از طرف دیگر بحرانهای اقتصادی و سیاسی، ملی و بین‌المللی جهانگیری بوجود آورد که دارای نیروی بیسابقه ای باشند. علاوه بر تسریع فوق‌العاده سیر تاریخ، پیچ و خمهای تاریخی شدیدی نیز لازم بود تا در سر یکی از این پیچ‌ها ارابه خونین و چرکین سلطنت رومانف‌ها فوراً واژگون گردد.

این «کارگردان» همه توان و این مسرع نیرومند، جنگ جهانگیر امپریالیستی بود. اکنون دیگر مسلمست که این جنگ - یک جنگ جهانی است زیرا ایالات متحده و چین نیز هم اکنون نیمه کاره در آن داخل شده و فردا کاملاً در آن داخل خواهند شد.

اکنون دیگر مسلمست که این جنگ از هر دو جانب امپریالیستی است. فقط سرمایه داران و کوچک ابدالهای آنان، یعنی سوسیال - میهن پرستان و سوسیال - شوینیستها - یا اگر خواسته باشیم بجای این تعریفهای نقادانه کلی اسامی سیاسی آنان را که در روسیه همه میشناسند ذکر نمایم - فقط گوچکف‌ها و لووف‌ها، میلیوکوف‌ها و شینگارف‌ها از یک طرف و گوزدف‌ها، پتروسف‌ها، چخننگلی‌ها، کرنسکی‌ها و چخیدزه‌ها از طرف دیگر ممکن است این حقیقت را انکار یا پرده پوشی نمایند. هم بورژوازی آلمان و هم بورژوازی انگلیس و فرانسه هر دو برای غارت کشورهای بیگانه، برای اختناق ملل کوچک، برای سیادت مالی بر جهان، برای تقسیم و تجدید

تقسیم مستعمرات، برای نجات رژیم محتضر سرمایه داری از طریق تحمیق و ایجاد تفرقه در بین کارگران کشورهای مختلف، می‌جنگند.

جنگ امپریالیستی از نظر عینی ناگزیر می‌بایست موجب تسریع فوق‌العاده وحدت بیسابقه مبارزه طبقاتی پرولتاریا برضد بورژوازی گردد و به جنگ داخلی بین طبقات متخاصم تبدیل شود. این تبدیل بوسیله انقلاب فوریه - مارس سال ۱۹۱۷ آغاز گردیده که نخستین مرحله آن اولاً ضربه مشترکی را بر تزاریسم به ما نشان داد که از طرف دو نیرو وارد گردید: یکی از طرف تمام روسیه بورژوازی و ملاکی با تمام کوچک ابدالهای غیر آگاه و نیز تمام رهبران آگاه آن که عبارتند از سفرا و سرمایه داران انگلیس و فرانسه، و دیگری از طرف شوراهای نمایندگان کارگران که شروع به جلب نمایندگان سربازان و دهقانان بسوی خود کرده اند.

این سه اردوگاه سیاسی، این سه نیروی اصلی سیاسی یعنی: (۱) سلطنت تزاری که بر رأس ملاکان فئودال و کارمندان قدیمی و سران لشکر قرار دارد؛ (۲) روسیه بورژوازی و ملاکان و اکتیابریستها و کادتها که خرده بورژوازی (نمایندگان عمده آن کرنسکی و چخیدزه) از پی آن گام بر میداشت؛ (۳) شورای نمایندگان کارگران که در بین تمام پرولتاریا و تهی دستترین اهالی کشور برای خود در جستجوی متحد است، - این سه نیروی اصلی سیاسی ماهیت خود را حتی در ظرف ۸ روز «نخستین مرحله» و حتی برای ناظر دور افتاده از حوادث نظیر نویسنده این سطور که مجبور است فقط به اخبار تلگرافی قلیل روزنامه های خارجه اکتفا نماید، - با حداکثر وضوح آشکار کردند.

ولی قبل از اینکه با تفصیل بیشتری در این باره صحبت شود، باید به آن قسمت از نامه خود که به عامل دارای قدرت درجه اول یعنی جنگ جهانگیر امپریالیستی اختصاص دارد، باز گردم. جنگ، دولتهای محارب، گروههای محارب سرمایه داران، «صاحبان» رژیم سرمایه داری، برده داران عالم بردگی سرمایه داری را با زنجیرهای آهنینی بیکدیگر مربوط نموده است. یک دنیای غرق خون - اینست تمام زندگی اجتماعی و سیاسی لحظه تاریخی فعلی که ما در آن بسر می‌بریم. سوسیالیستهایی که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند، تمام این داویدها و شیدمانها در آلمان، پلخائف ها و پوترسف ها و گوزداف ها و شرکاء در روسیه، مدتها با تمام قوا بر ضد «توهمات» انقلابیون، برضد «توهمات» مانیفست بال، برضد «تصور خام» تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی نعره میکشیدند و بالحن مختلف در باره جان سختی و قدرت دمسازی با محیط که گوئی در سرمایه داری نمایان شده نغمه سرائی میکردند، - اینها همان کسانی هستند که بسرمایه داران کمک نمودند تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را «با محیط دمساز کنند»، رام نمایند، تحمیق کنند و در بین آنها تفرقه اندازند.

ولی «خوش بخندد آنکه آخر خنده کرد». بورژوازی نتوانست مدت میدیدی بحران انقلابی را که

معلول جنگ است بتعویق اندازد. این بحران، با نیروی غیر قابل دفعی در کلیه کشورهای شدت می یابد: از آلمان گرفته، که بقول ناظری که بتازگی از آنجا دیدن نموده در «قحطی بطور داهیانانه متشکل شده ای» بسر می برد، تا انگلیس و فرانسه که در آنجا نیز قحطی فرا میرسد ولی تشکیلاتش بمراتب کمتر «داهیانانه» است.

این طبیعی است که بحران انقلابی قبل از همه در روسیه تزاری، یعنی در جایی آغاز گردید که بی نظمی فوق العاده دهشتناکی در آن حکمفرما و پرولتاریای آن از همه جا انقلابی تر است (نه در پرتو سجایای ویژه خود، بلکه به برکت شعائر زنده «سال پنج»). این بحران، در نتیجه سنگین ترین شکستهایی که به روسیه و متفقین وی وارد آمد، تسریع گردید. این شکستها تمام ارکان دستگاه دولتی کهنه و تمام نظم کهن را متزلزل ساخت، تمام طبقات اهالی را بر ضد آن برانگیخت، ارتش را بخشم آورد، قسمت مهمی از کادر فرماندهی قدیمی این ارتش را که از اشراف پوسیده و مأمورین فوق العاده فاسد تشکیل میشد معدوم نمود و عناصر جوان تازه نفسی را که اکثراً بورژوا و رازنویچین(۱*) و خرده بورژوا بودند جانشین آنها ساخت. چاکران آشکار درگاه بورژوازی یا سست عنصرانیکه برضد باصطلاح «شکست طلبی» زوزه و فریاد میکشیدند اکنون در مقابل واقعیتی قرار گرفته اند که عبارتست از ارتباط تاریخی شکست عقب مانده ترین و وحشی ترین سلطنت ها یعنی سلطنت تزاری با آغاز حریق انقلاب.

ولی اگر شکستها در آغاز جنگ نقش یک عامل منفی را بازی مینمود که موجب تسریع انفجار شد، ارتباط سرمایه مالی انگلیس و فرانسه، یعنی امپریالیسم انگلیس و فرانسه، با سرمایه اکتیابریستی و کادتی روسیه نیز عاملی بود که این بحران را از طریق تشکیل توطئه مستقیم علیه نیکلا رمانف تسریع کرد.

این جنبه مسئله را، که فوق العاده مهم است، جرائد انگلیس و فرانسه، بدلائل معلومی، مسکوت میگذارند و جرائد آلمان با شادی خصمانه ای روی آن تکیه میکنند. ما مارکسیست ها باید هشیارانه به چهره حقیقت بنگریم، بدون اینکه در مقابل اکاذیب رسمی یعنی دروغبافیهای دیپلماتیک سیاستمداران شیرین زبان و وزیران نخستین گروه محارب امپریالیست ها و یا در مقابل چشمک ها و زهرخندهای رقبای مالی و نظامی دومین گروه محارب امپریالیست ها خود را ببازیم. تمام سیر حوادث انقلاب فوریه - مارس بروشنی نشان میدهد که سفارتخانه های انگلیس و فرانسه باعمال و «ارتباط های» خود مدتهای مدید آنچه در قوه داشتند بکار می بردند تا از سازش «جداگانه» و صلح جداگانه نیکلای دوم (ما امیدواریم و خواهیم کوشید این آخرین نیکلا باشد) با ویلهلم دوم جلوگیری کنند و به اتفاق اکتیابریستها و کادت ها و قسمتی از سران لشکر و افسران ارتش و پادگان پتربورگ مستقیماً برای خلع نیکلا رومانف توطئه میچیدند؛

خود را دچار توهمات نسازیم. دچار اشتباه کسانی نشویم که اکنون آماده اند - مانند بعضی از

«اعضاء کمیته تشکیلات» یعنی «منشویکها» که بین خط مشی گوزدف – پوترسف و انترناسیونالیسم در نوسانند و غالباً به پاسیفیسم خرده بورژوائی دچار میشوند – نغمه «سازش» حزب کارگر را با کادت ها و «پشتیبانی» اولی را از دومیها ساز کنند. این اشخاص بخاطر آئین قدیمی از بر شده (و کاملاً غیر مارکسیستی) خویش، توطئه امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با گوجکف ها و میلیوکف ها را که هدف آن خلع «سر کرده اعظم» نیکلا رومانف و نشاندن سر کردگان با انرژی تر، تازه نفس تر و با قاطعیت تری بجای او بود – پرده پوشی میکنند.

اگر انقلاب با این سرعت و – از لحاظ ظاهر و در نخستین نظر سطحی – با این طرز رادیکال پیروز گردید، علتش فقط این بود که بحکم یک موقعیت تاریخی فوق العاده خود ویژه ای جریانهای بکلی گوناگون، منافع طبقاتی بکلی ناهمگون و تمایلات سیاسی و اجتماعی کاملاً متناقضی با هم درآمیختند و بطرزی شگرف با یکدیگر «هم آواز» شدند. بدینمعنی که از یک طرف امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با توطئه چینی خود میلیوکف و گوجکف و شرکاء را بمنظور ادامه جنگ امپریالیستی با سرسختی و عنادی بیش از پیش و بمنظور کشتار میلیونها کارگر و دهقان دیگر در روسیه – بتصرف حکومت ترغیب مینمودند تا بدینطریق قسطنطنیه را... گوجکف ها، سوریه را... سرمایه داران فرانسه و بین النهرین را... سرمایه داران انگلیس و فلان را فلانی ها بچنگ آرند و از طرف دیگر جنبش انقلابی عمیق پرولتاریائی و توده ای مردم (شامل تمام اهالی تهیدست شهر و ده) وجود داشت که هدفش نان و صلح و آزادی واقعی بود.

سفاهت صرف بود اگر کسی در باره «پشتیبانی» پرولتاریای انقلابی روسیه از امپریالیسم کادت ها و اکتیابریست ها – امپریالیسمی که با پول انگلیسها «سرهم بندی شده» و از لحاظ پلیدی از امپریالیسم تزاری دست کمی ندارد – سخنی بمیان می آورد. کارگران انقلابی، برای انهدام سلطنت پلید تزاری کوشیده و بمیزان قابل ملاحظه ای آنرا منهدم نموده و تا آخرین خشت منهدمش خواهند کرد، بدون اینکه شعف یا شرمی به آنان دست دهد که در لحظات تاریخی معین و کوتاهی که از لحاظ اوضاع و احوال خود جنبه استثنائی دارد کسانی نظیر، بیوکنن، گوجکف، میلیوکف و شرکاء با مبارزه خود در راه تعویض سلطانی با سلطان دیگر (که ترجیح میدهند از همان رومانف ها باشد) – بکمک آنها می آیند!

جریان اوضاع بر اینمنوال و فقط بر اینمنوال بوده است. سیاستمداری که از حقیقت نمیترسد، تناسب نیروهای اجتماعی را در انقلاب هشیارانمورد سنجش قرار میدهد و هر «لحظه معین» را نه تنها از نقطه نظر خود ویژگی(۲*) آن لحظه و آن روز، بلکه از نقطه نظر نیروهای محرکه عمیق تر یعنی از نقطه نظر مناسبات متقابل عمیق تر منافع پرولتاریا و بورژوازی خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان ارزیابی میکند، – نظرش نسبت به این قضیه میتواند اینطور و تنها اینطور باشد.

کارگران پتروگراد، و نیز کارگران سراسر روسیه در راه آزادی و زمین برای دهقانان علیه سلطنت تزاری و در راه صلح علیه کشتار امپریالیستی با از خود گذشتگی مبارزه کردند. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه، بمنظور ادامه و تشدید این کشتار بدسیسه های درباری می پرداخت، باتفاق افسران گارد توطئه برپا میکرد، کوچکف ها و میلیوکف ها را تحریک مینمود و به آنها امید میداد و مقدمات تشکیل دولت جدید کاملاً حاضر و آماده ای را فراهم میکرد که پس از وارد آمدن نخستین ضربات مبارزه پرولتاریا بر پیکر تزاریسم بلافاصله قدرت را بدست گرفت.

این دولت جدید، که در آن لووف و کوچکف یعنی اکتیابریست ها و «تجدد طلبان مسالمت جو»، این دستیاران دیروزی استولیپین میرغضب پست های واقعاً مهم، پست های حساس، پست های مؤثر ارتش و دستگاه اداری را در دست دارند، - این دولت که میلیوکف و کادت های دیگر بیشتر برای زینت، برای عنوان و بمنظور ایراد نطق های ملیح پروفیسور مآبانه در آن وارد شده اند و کرنسکی «ترودویک» هم برای فریب کارگران و دهقانان نقش گیتار را در آن بازی میکند، - این دولت یک اجتماع تصادفی از افراد نیست.

اینها نمایندگان طبقه جدیدی هستند که در روسیه بقدرت سیاسی رسیده اند، اینها نماینده طبقه ملاکان سرمایه دار و بورژوازی هستند که مدتها است از لحاظ اقتصادی بر کشور ما حکومت میکنند و طبقه ایست که چه در دوران انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و چه در دوران ضد انقلاب ۱۹۱۴-۱۹۰۷ و چه در دوران جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۷ از لحاظ سیاسی بسرعت فوق العاده ای متشکل شده (ضمناً این تشکل در دوران جنگ بخصوص سریع بوده است) هم اداره امور محلی، هم امور مربوط به آموزش ملی و هم امور مربوط بانواع مختلف کنگره ها و دوما و کمیته های صنایع جنگی و غیره را در دست خود قبضه کرده است. این طبقه جدید مقارن سال ۱۹۱۷ دیگر «تقریباً بطور کامل» بر سر حکومت بود؛ بهمین جهت هم نخستین ضرباتی که بر پیکر تزاریسم وارد آمد کافی بود برای اینکه تزاریسم سرنگون شود و جای خود را به بورژوازی واگذار نماید. جنگ امپریالیستی که صرف قوای غیر قابل تصویری را ایجاد میکرد سیر تکامل روسیه عقب مانده را چنان تسریع نمود که ما «ناگهان» (در حقیقت اینطور بنظر میرسید که ناگهانی است) بر ایتالیا، انگلیس و تقریباً فرانسه سبقت جستیم و یک حکومت «اتلافی» و «ملی» (یعنی قادر به ادامه کشتار امپریالیستی و اغفال مردم) و «پارلمانی» بدست آوردیم.

در کنار این حکومت، که از نقطه نظر جنگ حاضر در ماهیت امر فرمانبردار ساده «شرکتهای» میلیاردر یعنی «انگلیس و فرانسه» است، یک حکومت غیر رسمی تازه و تکامل نیافته ای که هنوز نسبتاً ضعیف است یعنی یک حکومت کارگری بوجود آمده که نماینده منافع پرولتاریا و کلیه اهالی تهیدست شهر و ده است. این حکومت شوراهای نمایندگان کارگران پتربورک است که در

تکاپوی برقراری ارتباط با سربازان و دهقانان و همچنین کارگران روستا است، و البته برای برقراری ارتباط با کارگران روستا بخصوص میکوشد و مقدم بر همه و بیش از برقراری ارتباط با دهقانان هم میکوشد.

اینست آن وضع واقعی سیاسی که ما آنرا باید مقدم بر هر چیز با حداکثر دقت ممکنه و با در نظر گرفتن واقعیت عینی روشن سازیم تا بتوانیم تاکتیک مارکسیستی را بر یگانه پایه استواری که این تاکتیک باید بر آن قرار گیرد، یعنی بر پایه واقعیات متکی سازیم. سلطنت تزاری درهم شکسته شده ولی هنوز از پا در نیامده است.

حکومت بورژوازی اکتیابریست ها و کادت ها که خواهان ادامه جنگ امپریالیستی تا «آخرین لحظه» و عملاً فرمانبردار شرکتهای مالی «انگلیس و فرانسه» است، مجبور است حداکثر آزادی ها و صدقاتی را که باقیاء تسلطش بر مردم و امکان ادامه کشتار امپریالیستی موافق باشد به مردم نوید دهد.

شورای نمایندگان کارگران، سازمانی است متعلق به کارگران؛ این شورا نطفه دولت کارگری و نماینده قاطبه توده های تهیدست اهالی یعنی نه دهم جمعیت کشور است و در راه صلح، نان و آزادی میکوشد.

مبارزه این سه نیرو مشخص کننده وضعیتی است که اکنون ایجاد شده و انتقالیست از مرحله اول انقلاب به مرحله دوم آن.

تضاد میان نیروی اول و دوم عمیق نیست، جنبه موقت دارد و فقط معلول اوضاع و احوال زمان و چرخش شدید حوادث در جنگ امپریالیستی است. تمام اعضاء دولت جدید - سلطنت طلبند، زیرا جمهوریخواهی لفظی کرنسکی یک موضوع بکلی غیر جدی است که براننده یک مرد سیاسی نبوده و از نظر ابژکتیف سیاست بازی است. دولت جدید هنوز سلطنت تزاری را از پای در نیاورده دست بکار بند و بست با سلسله رومانف های ملاک شده است. بورژوازی نوع اکتیابریست - کادت، سلطنت را بعنوان سرکرده دستگاه اداری و ارتش برای حفظ مزایای سرمایه علیه زحمتکشان لازم دارد.

هر کس بگوید کارگران، بمنظور مبارزه با ارتجاع تزاریسم، باید از دولت جدید پشتیبانی کنند (ضمناً این همان چیز است که ظاهراً پوترسف ها، گوزداف ها، چخنکلی ها میگویند، چخیدزه نیز با وجود تمام طفره زنیها همینرا میگوید) آنکس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است. زیرا همین دولت جدید است که عملاً هم اکنون دست و پایش به سرمایه امپریالیستی و سیاست جنگی و غارتگرانه امپریالیستی بسته است و هم اکنون (بدون کسب تکلیف از مردم!) شروع به بند و بست با خاندان سلطنت کرده، هم اکنون برای احیاء سلطنت تزاری کار میکند، هم اکنون در کار دعوت میشل رومانف است و میخواهد او را بعنوان یک تزار کوچولوی

جدید بتخت سلطنت بنشانند و هم اکنون در تلاش تحکیم تاج و تخت او و تبدیل سلطنت موروثی (این سلطنت قانونی که متکی به قوانین کهن است) به سلطنت بنیادری، انتخابی (متکی به اخذ رأی قلابی از مردم) است.

خیر، برای مبارزه واقعی برضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی، که فقط در گفتار و فقط منحصر به مواعید و شیرین زبانیهای میلیوکف و کرنسکی نباشد، دولت جدید باید از کارگران «پشتیبانی کند» نه کارگران از دولت جدید! زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعه نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان کارگران است. مابقی — همه عبارت پردازی و دروغ و خود فریبی سیاست بازان اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیادانه است.

به تسلیح کارگران کمک کنید و یا لااقل مانع این عمل نشوید — در اینصورت آزادی در روسیه مغلوب نشدنی و سلطنت غیر قابل احیاء و جمهوری تأمین خواهد بود. در غیر اینصورت گوچکف ها و میلیوکف ها سلطنت را احیاء نموده و مطلقاً هیچیک از آزادی های موعود را اجراء نخواهند کرد. تمام سیاست بازان بورژوازی در کلیه انقلابهای بورژوازی، وعد و وعید به مردم «خورانده» و کارگران را تحمیق نموده اند.

انقلاب ما بورژوازیست و باین جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند — اینست آنچه که پترسف ها، گوزداف ها و چقیدزه ها میگویند و اینست آنچه که پلخانف دیروز میگفت. ما مارکسیست ها میگوئیم — انقلاب ما بورژوازیست و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاستبازان بورژوازی باز کنند، به مردم بیاموزند که بحرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به تشکیلات خود، به اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند. حکومت اکتیابریست ها و کادت ها، گوچکف ها و میلیوکف ها ولو صادقانه هم خواسته باشد (فقط کودکان ممکن است به صداقت گوچکف و لووف باوری داشته باشند) — باز نمیتواند به مردم نه صلح بدهد و نه نان و نه آزادی.

صلح — زیرا این حکومت، حکومت جنگ، حکومت ادامه کشتار امپریالیستی و حکومت غارت است و میخواهد ارمنستان، گالیسی، ترکیه را غارت کند، قسطنطنیه را غضب نماید، از نو لهستان، کورلاند و لیتوانی و غیره را مسخر سازد. سرمایه امپریالیستی انگلیس و فرانسه دست و پای این دولت را بهم بسته است. سرمایه روس فقط شعبه ای از آن «شرکت» جهانی است که با صدها میلیارد روبل سروکار دارد و نامش «انگلیس و فرانسه» است.

نان — زیرا این حکومت، حکومت بورژوازی است. در بهترین شرایط، این حکومت به مردم همان چیزی را خواهد داد که آلمان داده است یعنی «قحطی بطور داهیانہ متشکل». ولی مردم به گرسنگی تن در نخواهند داد. مردم خواهند دانست و یقیناً بزودی خواهند دانست که نان وجود دارد

و میتوان آنرا بدست آورد ولی فقط از طریق اقداماتی که در برابر مقدس بودن سرمایه و مالکیت سر تعظیم فرود نیارود.

آزادی – زیرا این حکومت، حکومت ملاکان و سرمایه داران است که از مردم می ترسد و هم اکنون دست بکار بند و بست با خاندان رومانف ها شده است.

ما در باره وظائف تاکتیکی روش آتی خود نسبت به این حکومت در مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد. آنجا ما نشان خواهیم داد که خودویژه گی لحظه فعلی که انتقال از نخستین مرحله انقلاب بدومین مرحله آنست در چیست و چرا شعار، «وظیفه روز» در این لحظه باید چنین باشد: کارگران، شما در جنگ داخلی برضد تزاریسم معجزاتی از قهرمانی پرولتاری و توده ای از خود نشان دادید، باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروزی خود را در دومین مرحله انقلاب فراهم سازید.

ما، در عین اینکه اکنون به تجزیه و تحلیل مبارزه طبقاتی و تناسب قوای طبقاتی در مرحله فعلی انقلاب اکتفا میکنیم، باید این مسئله را نیز طرح نمائیم: متفقین پرولتاریا در انقلاب حاضر کیها هستند؟

پرولتاریا دو متفق دارد: اولاً توده وسیع چندین ده میلیونی، یعنی اکثریت عظیم اهالی، که عبارتند از توده نیمه پرولتار و تا اندازه ای دهقانان خرده پای روسیه. چیزی که برای این توده بسیار ضروریست صلح، نان، آزادی و زمین است. این توده ناگزیر تا حدود معینی در زیر نفوذ بورژوازی و بخصوص خرده بورژوازی، که از لحاظ شرایط معیشتی خود بیش از همه با آن مشابهت دارد قرار خواهد گرفت و بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان خواهد کرد. درسهای تلخ جنگ، که هر چه کوچکف، لوف، میلیوکوف و شرکاء آنرا با جدیت بیشتری ادامه دهند تلخ تر خواهد شد، این توده را ناگزیر بجانب پرولتاریا خواهد کشید و ویرا مجبور خواهد کرد بدنبال پرولتاریا برود. ما باید اکنون، با استفاده از آزادی نسبی نظم نوین و وجود شوراهای نمایندگان کارگران، بکوشیم قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ذهن این توده، را روشن کنیم و متشکلش سازیم. تشکیل شوراهای نمایندگان دهقانان و شوراهای کارگران روستا – یکی از حتمی ترین وظائف ما است. کوشش های ما در این باره فقط مصروف این نخواهد بود که کارگران روستا از خود شوراهای مخصوص تشکیل دهند، بلکه همچنین مصروف این خواهد بود که دهقانان ندار و تهیدست نیز مجرا از دهقانان غنی متشکل شوند. در باره وظائف ویژه و شکلهای ویژه این تشکیلات، که اکنون ضرورت حیاتی دارد، در نامه آتی صحبت خواهد شد.

ثانیاً، متفق پرولتاریای روس پرولتاریای کلیه کشورهای محارب و بطور کلی تمام کشورهاست. این متفق اکنون در اثر جنگ بمیزان قابل ملاحظه ای کوفته شده و در اروپا اغلب سوسیال شونیستهای بنام او سخن میگویند که نظیر پلخانف، گوزدوف و پوترسوف در روسیه، بجانب

بورژوازی گرویده اند. ولی رهائی پرولتاریا از زیر نفوذ آنها در هر ماهی از جنگ امپریالیستی گامی به پیش برداشته است و انقلاب روس ناگزیر این جریان را به میزان عظیمی تسریع خواهد نمود.

پرولتاریا باتفاق این دو متفق، با استفاده از خصوصیات لحظه انتقالی فعلی میتواند ابتدا در راه نیل به جمهوری دموکراتیک و پیروزی کامل دهقانان بر ملاکان و سرنگون ساختن نیمه سلطنت گوچکف - میلیوکف و سپس در راه نیل به سوسیالیسم، یعنی یگانه وسیله ای که میتواند به ملل رنج دیده از جنگ صلح، نان و آزادی بدهد، گام بردارد و گام برخواید داشت.

ن. لنین

در ۷ (۲۰) مارس سال ۱۹۱۷ برشته
تحریر در آمد. در تاریخ ۲۱ و ۲۲ مارس
سال ۱۹۱۷ در شماره های ۱۴ و ۱۵
روزنامه «پراودا» بچاپ رسید.

۲- زیرنویس ها

(۱*) رازنوپین - در قرن نوزدهم، در روسیه، روشنفکران بورژوا لیبرال و دموکراتی را که به طبقه اشراف متعلق نبودند و از بین روحانیون و کارمندان دولت و کسبه یا دهقانان بیرون آمده بودند - رازنوپینتس مینامیدند. ه. ت.
(۲*) خودویژگی معادلیست که برای واژه روسی «...» انتخاب شده و در موارد خاصی با واژه originalit~~e~~ معادلست. مترجم.

۳- توضیح

(۱۹۴) نامه هائی از دور - «منظور پنج نامه ایست که لنین در پایان ماه مارس و آغاز آوریل سال ۱۹۱۷ از سوئیس برای روزنامه بلشویکی «پراودا» که پس از انقلاب فوریه مجدداً در پتربورگ انتشار می یافت فرستاده است.

«نامه نخست: نخستین مرحله نخستین انقلاب» در ۲۱ و ۲۲ ماه مارس سال ۱۹۱۷ در شماره های ۱۴ و ۱۵ روزنامه «پراودا» با اختصار زیاد و اصلاحاتی بچاپ رسید. این نامه در چاپهای

دوم و سوم کلیات لنین از روی متن مندرجه در روزنامه «پراودا» به چاپ رسید. در چاپ چهارم کلیات، این نامه از روی متن کپیء ماشین شده، که با متن مندرجه در روزنامه «پراودا» تطبیق شده بود، به چاپ رسید. چهار نامه دیگر در سال ۱۹۲۴ منتشر گردید. در این کتاب فقط «نامه نخست» داخل شده است.